

## دکتر علی اصغر حریری

پاریس - فرانسه

## امیر تیمور و خواجه حافظ

مدتی بود که دنباله مقالات دانشمند محقق و سخنور نامدار آقای دکتر حریری در ارمغان قطع گردیده بود و علاقه مندان و دوستان نگارشهای ایشان را غمگین و علت آنرا از دور و نزدیک پرسش مینمودند. خوشبختانه مقاله اخیر که بتازگی رسیده در این شماره و شماره های دیگر خوانندگان ادب دوست ارمغان را خرسند و مستفید خواهد ساخت.

## پیش گفتار

از همان زمان که مقاله های ادیب سخنور جناب سید محمد علی جمالزاده در مجله ارمغان منتشر میشود. من آنها را بدقت میخوانم و از خواندن آنها لذت روحی می برم. و این تنها دقیقه های خوشی است که طی زندگی پر ملال من نصیب من میشود.

در میان فرانسویان مثلی شایع است که گویند: «آنکه بیش دوست دارد، بیش شکنجه آرد!» پس باید بهمین امیداور باشم که خدای متعال مرا دوست دارد که اینهمه عذاب نصیب من کرده. گوئی از مادر بدبخت زائیده شده ام که حتی از دوران کودکی هم یادگار خوشی ندارم. الا اینکه در آن عصر لامحاله

از لحاظ مادی و معاش روزانه در امان بودم. چنانکه باری در ضمن تسلیت نامه‌ای  
 بکسی که در آن زمان او را دوست خود می‌پنداشتم، این بیت را نوشته بودم:  
 ده بیست سال عهد صغر مهد راحت است.

زان پس زمان رنج و ملالت، چه ده چه بیست!

مرادم از این تمهید مقدمه «بث الشکوی» نیست می‌خواهم آن مردم نیک  
 نیت را با این وسیله جواب بدهم که در نامه‌های بنده نواز خود دلیل خاموشی  
 مرا می‌پرسند که چرا دیگر مقاله نمی‌نویسم؟ حتی یکی از ایشان ابراز لطف را  
 بحدی رسانیده که می‌نویسد: «دریغ است که ذوالفقار علی در نیام بماند و  
 زبان حریری در کام!»

آری من اگر تاریخ زندگی خود را بنویسم و منتشر بکنم خواهید دید با  
 چه رنجها و بدبختی‌ها روبرو شده‌ام؟ گوئی این قطعه انوری بیشتر مناسب حال  
 بنده است تا حال انوری

هر بلائی کز آسمان آید، گرچه بر دیگری قضا باشد

چون رسد بر زمین، زهمی برسد بر سرمان، در خانۀ انوری کجا باشد؟

باز آجای شکر باقیست که ذوق و قریحه ادبی همیشه تسلی بخش من بوده  
 و براستی گمان میکنم که در سایه همین ذوق ادبی است که تا امروز زنده مانده‌ام  
 و میتوانم مانند مسعود سعد سلمان بگویم:

ای اگر دون پدرد و رنج مرا کشته بود اگر

تسود آید بالعه ز اینش تا پیش از آنکه من نشدی نظم جانفزای!

ولی افسوس که دیگر آن ذوق ادبی هم گوئی مرا ترک میکند چنانکه دیگر

دنباله گفتارهای « بکاران و نابکاران » را نتوانسته‌ام بنویسم با آنکه بارها قلم بدست گرفتم حتی بنویشتن سطری هم قادر نشدم .

وقتی می‌اندیشم که اینهمه بر خود ستم نهادم و دانش‌اندوختن و می‌بینم که

عونم نکرد حکمت‌را از فلک نگار سودم نداشت دانش جام‌جهان‌نمای

حال آنکه دیگران بانیرنگهای گوناگون ورق‌پاره‌ای بی‌ارزش بنام دیپلوم

بدست می‌آورند و با آن بمقامات عالی می‌رسند ، بر بیچارگی و ناتوانی خود

می‌گیرم و امیدم از همه جا بریده میشود و خویشتر را ملالت میکنم و میگویم :

ای علی‌اصغر حریری عمرت را بیهوده تباه کردی ، شب و روز درس خواندی و

از آموختن سیرنشدی ولی از آن چه نتیجه گرفتی ؟

علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل درت نویست ، نادانی !

مرا ببخشید از اینهمه بیان درد دلم - مردم در ایران گمان می‌برند که من

در این دیار چنان مست خوشگذارانیم که از دنیا و مافیها بیخبرم . میگویند چرا

به ایران بر نمی‌گردی ؟ این خود بزرگترین آرزوی منست و گمان نمیکنم در تمام

روی زمین ایران پرست‌تر از من کسی وجود داشته باشد ولی باچه امید به ایران

برگردم . من در وطن خودم هم غریبم ! صاحب هیچ چیز نیستم . همه اموالم

را برادرم بانواع دسایس تصاحب کرد و آب‌پاک بدستم ریخت . خواستم پناه

بدادگاه ببرم . گفتند هیچ کار نمیتوان کرد چون مرور زمان شامل شده !

حال که شمه‌ای بر احوال من پی بردید . انصاف بدهید که با چنین وضعی

که میتوان گفت :

« شب که عقد نماز می‌بندم ، چه خورد بامداد فرزندانم ؟ »

چگونه ممکن است که حواسم را جمع کنم و مقاله بنویسم ؟

امروز نامه‌ای از دوستی رسید که حکم تازیانه‌ای داشت، رگ غیرت من بجنبش درآمد و خواه ناخواه بی اختیار قلم در دست گرفتم و جواب نامه او همین است که در مجله ارمغان خواهد خواند. درست است که من در پاریس مطبی دارم ولی از آن هم دیناری عاید من نمیشود. من پزشکی را بقصد گرد آوردن مال نیاموخته‌ام و تنها مرادم از آن رسیدگی بدرد مردم است و در حدود امکان علاج درد ایشان. نه خالی کردن جیب ایشان!

در بیان حال خود بهمین مقدار بسنده میکنم! برگردیم بر مبحث اساسی که مقاله‌های جمال زاده باشد در مورد «رواج بازار شعرو شاعری» من این مقاله‌ها را بدقت می‌خوانم. آنچه مربوط به جلال‌الدین رومی است همه را بذهن سپردم ولی در آن قسمت عرضی ندارم که مرا از عالم تصوف و عرفان معلومات کافی نیست که بتوانم در آن باره اظهار عقیده بکنم. همین قدر بمقام علمی او و کتاب مثنوی اذعان دارم.

خیال داشتم عقیده خود را ابراز دارم در آن قسمت که مربوط به سعدی بود و یادداشت‌هایی نوشته بودم که در حال حاضر به آنها دسترس ندارم ولی در موقع خود هم آنها را خواهم نوشت و هم آنچه را راجع بسخن سعدی است بقلم آقای دکتر محمود شفیعی.

اما موضوع گفتار امروز رابطه خواجه حافظ است با امیر تیمور. بتصور بنده هرچه درباره ملاقات این دو گفته‌اند بی اساس است و ساخته خیال افسانه بافان روزگار، همان مردمی که فردوسی را با عنصری و فرخی و عسجدی یا غضایری در باغی بملاقات هم گرد می‌آورند و مشاعره‌ای هم در میان ایشان ایجاد می‌کنند، خواجه حافظ را هم با امیر تیمور در یکجا جمع میکنند.

همهٔ این افسانه‌ها از آنجا ناشی است که حافظ غزلی ساخته با این مطلع :

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

که امیر تیمور حافظ را مورد عتاب قرار می‌دهد که من دنیا را خراب کردم که سمرقند آباد کنم تو آنرا بخال هندوی ترکی می‌بخشی؟ و حافظ هم دامنش را باز میکند که کاملاً برهنه بوده و به امیر تیمور میگوید: همین غلط بخشی‌ها است که مرا باین روز انداخته.

پس از آن هر کس آمده ضمیمه‌ای بآن افزوده و دیگران هم افسانه‌هایی دیگر از قبیل قرآن خوانی و ارونة امیر تیمور و بخشیدن هزار دینار بحافظ با قید اینکه از «مرتکب بودن حافظ» چشم پوشیده.

جناب جمال‌زاده مقالهٔ خود را با عنوان «داستان امیر تیمور با خواجه حافظ» آغاز میکند. مراد من این نیست که جمله به‌جمله مطالب این مقاله را در اینجا بیاورم و برای هر یکی انتقادی بنویسم.

نویسندهٔ عالی‌قدر خود باین گفته‌ها ایمان کامل ندارد بلکه در هر مورد ضد و نقیض آنها را با موشکافی بیان می‌کند. لیکن غالب خوانندگان تعمق در مطلب نمی‌کنند و چنین می‌پندارند که جمال‌زاده عقیدهٔ خود را در اینموارد اظهار میکند. حال آنکه در ضمن همین گفتار بتألیفهای مرحوم دکتر غنی و رکن‌الدین همایونفرخ در کتاب «حافظ خراباتی» و همچنین مقدمهٔ آقای ذبیح‌الله منصوری بر کتاب «منم تیمور جهانگشا» اشاره میکند بسیار تأسف دارم که من بهیچ‌یک از این کتابها دسترسی نداشته‌ام ولی خوب میدانم که دکتر غنی دانشمند شایسته بود و از دقت همایونفرخ هم در امر تحقیقات باخبرم و همچنین همت و پشتکار

ذبیح الله منصوری را می‌ستایم اگرچه بندرت اتفان افتاده که از آثار ایشان مستفید گردم.

این کتاب «منم تیمور جهانگشا» باینصورت که منتشر شده گروهی آنرا بقلم امیر تیمور قلمداد میکنند بی‌گمان مجعول است و ابتداء اصالت ندارد. غالب دیپلماسی هم بهمین عقیده است مخصوصاً آقای «آربری» در اینمورد سخت اصرار دارد و الحق که حق با اوست!

حق آنست که میتوان باور کرد که امیر تیمور کورکان (نه گورکان چنانکه در ایران همه می‌نویسند) فتوحات خود را در مجموعه‌ای می‌نوشت بنام «توزوک امیر تیمور». من که علی‌اصغر حریریم این کتاب را دیده‌ام که بخط و زبان ایغوری بود و از محتویات آن با همراهی و کومک دانشمند فقید «توپچی-باشی» اطلاعات کافی بدست آورده‌ام. این توپچی باشی مردی سخت فاضل بود و در میان مورخان و دانشمندان مغربزمین هم شهرت داشت و هم مورد اعتماد بود. اصل او از آذربایجان قفقاز بود که پس از انقلاب روسیه با پدرش بفرانسه آمده بود چه پدر او نماینده دولت آذربایجان مستقل بود در انجمن صلح آن زمان. (این خود موضوع دیگری است که شاید در موردی دیگر بآن اشاره بکنم که همه کوشش او نقش بر آب شد و بموجب عدم مساعدت دولتهای غربی لاجرم استقلال آن سرزمین بوقوع نیوست و سرانجام جزو جماهیر شوروی گردید.)

مرا بتحقیقهای تاریخی مارسل بریون درباره امیر تیمور کورکان کاری نیست. میدانم که این مورخ در گوشه‌های مبهم و تاریک سخت کنجکاو

و جوینده است. ولی مثل معروف «عاقبت جوینده یابنده بود» در اینمورد صدق نمیکند. کار او از ورای ترجمه هائیت که بوسیله دیپلماسی صورت گرفته ولی بعقیده بنده این گروه با همه رنجی که بر خود هموا می کنند، بر ریزه کاریهای زبان ما چنانکه باید پی نمی برند. این نقص را برایشان خرده نتوان گرفت. بتقریب همه مترجمان باین درد گرفتارند. کافی نیست که مترجم، زبانی بیگانه را خوب آموخته باشد و بر لغات و قواعد آن حتی بیش از اهل آن زبان تسلط و آشنائی داشته باشد. ولی تا سالهای دراز در میان آن قوم با طبقات مختلف معاشرت و رفت و آمد و گفتگو و گفت و شنید نکند، همه نکات باریک و استعارات و کنایات و مجازهای نهفته را در نخواهد یافت. احترام و اعتنائی مفرط که هموطنان ما در حق فرقه دیپلماسی فرنگی روا دارند مبنی بر دو چیز است: یکی صفت مهمان نوازی و غریب دوستی است که در نهاد همه اقوام مشرق زمین بویژه ایرانیان موجود است. دودبگر اهمیتی فوق العاده است که شرقیان بغربیان میدهند. غافل از اینکه در میان غربیان هم مردم نادان و بدکار و دزد و راهزن و شقی فراوانند.

مصنوعی نبودن اشعار نظامی و اینکه با طبیعت و احوال پیشرفته و آنچه را دیده و برایش پیش آمده بزبان آورده چنانکه هر دفترى از مثنویات مناسب است با دوره عمر وی از جوانی و برنائی تا پیری (گنجینه گنجوی)